

هدی صابر

# تحولات جهانی توسعه و موانع ملی ایران

## گفت و گو با هدی صابر

و واقع شدن میدان عمل اقتصادی - اجتماعی "از دیگر سو، کوتاه تعریفی است که می توان با توضیح و تحلیل، آرام آرام به آن طول و عرض و ارتفاع داد. با اکتفای مرحله ای به این کوتاه تعریف، به شیب تحول مفهوم توسعه در سال های پس از جنگ دوم جهانی تا کنون، توجه کنیم:

در شش دهه اخیر، تلقی از توسعه در چهار موج، تحول و تطور یافته است:

**موج اول -** برش پس از جنگ جهانی دوم تا پایان دهه ۱۹۶۰

**موج دوم -** برش دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰

**موج سوم -** برش دهه ۱۹۹۰

**موج چهارم -** آغاز هزاره سوم تا حال

**موج اول -** پس از پایان جنگ دوم جهانی با عنایت به نابودی زیر بناها و از کف رفتن امکانات بزرگ مقیاس در اقتصاد و نیز آغاز "دوران بازسازی بزرگ"، آنچه که از توسعه در ذهن نقش می بست، ساخت و ساز امکانات زیر بنایی و قطب ها و شبکه های عظیم بود. با این نگرش، طراحی و ساخت سد، نیروگاه، نظام مواصلاتی و شبکه راه ها، پل های عظیم، دانشگاه های بزرگ و... از اهمیت خاص برخوردار و در دستور کار قرار می گرفت و "مقیاس" و "تیراز" بس مهم جلوه می کرد: تعداد سدها، پل ها، نیروگاه ها، فرودگاه ها و طول شبکه راه ها.

برجسته شدن این پازل و برآمدگی و نمایانی اجزای آن در "سطح" اقتصاد ملی، نوعی دغدغه استراتژیک توسعه قلمداد می شد. "طول راه آهن هند برابر است با فاصله کره زمین تا ماه" از تمثیل های پر کاربرد در این دوران بود که خود، گویای تأکید ویژه بر "اندازه" در آن برش تاریخی است.

دستگاه های تصمیم ساز و تصمیم گیر و برنامه ریز در این دوران نیز دست اندر کار طراحی های بزرگ مقیاس بودند. ایجاد سازمان متمرکز برنامه ریز به قصد سامان پازل بزرگ و تخصیص ها و نظارت های متناسب با آن، از ضرورت های این اوان است. گرچه از این امکانات عظیم، خدمات و کالاها به جامعه انسانی بزرگ، عرضه می شد، اما در این دوران، به نوعی، "امکان" بر "انسان" تقدم و رجحان داشت.

**موج دوم -** در برش بیست ساله ۱۹۹۰ - ۱۹۷۰، آموزش و تجهیز نیروی انسانی به همراه تأمین سطوحی از رفاه در کنار نگاه "فیزیکیال" پیشین، اهمیت می یابد. گرچه آموزش از ماهیتی کلاسیک برخوردار است و به سازماندهی مهارت های مورد نیاز برای توسعه فیزیکیال و تکنیکال می اندیشد.

در همین حال "سمرانه" امکانات از شاخصه و سنجه های اصلی توسعه کشورها در موج دوم است، از آن جمله

سمرانه معلم، پزشک، دندانپزشک

• ممکن است تعریف توسعه را از دیدگاه خود توضیح دهید؟  
○ هم امروز از مجموعه تحولات جاری چنین به نظر می رسد که سه عنصر، دست اندر کار مفهوم سازی توسعه اند:

- ✓ حس و باور
- ✓ توان
- ✓ میدان

در ترجمان امروزی توسعه در جهان و بویژه جهان جنوب، این سه عنصر فعلا نه در تغییر مفهوم مشارکت دارند؛

- احساس ضرورت برای توسعه و باور داشتن به آن به عنوان

عاملی درون جوش

- توانا شدن به منزله بسط داریی ها، مزیت ها و مهارت ها

- میدان به مثابه عرصه ای برای عمل

به عبارتی، "وسعت یافتن ذهن و نیز کارایی ها و داشته های انسان از یک سو

**موج اول توسعه: پس از پایان جنگ دوم جهانی با عنایت به نابودی زیر بناها و از کف رفتن امکانات بزرگ مقیاس در اقتصاد و نیز آغاز «دوران بازسازی بزرگ»، آنچه که از توسعه در ذهن نقش می بست، ساخت و ساز امکانات زیر بنایی و قطب ها و شبکه های عظیم بود. با این نگرش، طراحی و ساخت سد، نیروگاه، نظام مواصلاتی و شبکه راه ها، پل های عظیم، دانشگاه های بزرگ و... از اهمیت خاص برخوردار و در دستور کار قرار می گرفت**

نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت  
سرازم مصرف پروتئین  
سرازم مصرف سوخت و بویژه سوخت صنعتی  
تعداد نامه‌های آرسالی درون مرزی و بیرون مرزی  
تعداد متوسط تماس‌های تلفنی

و...

در این برش "نیازها" و "ظرفیت" های خود انسان، با یک شیب ملایم به سمت مهم شدن، راه می‌برند.

**موج سوم** - انتشار "گزارش توسعه انسانی" سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ بایستی نو، رو به مفهوم توسعه گشود و تلقی‌ها از رابطه توسعه و انسان را "تکانه" داد: در دورانی که جمعیت جهان رو به جوان شدن می‌رود، نرم افزار اهمیت استراتژیک می‌یابد، کامپیوترهای شخصی آرام آرام در منازل جامی گیرند و شبکه اینترنت برای فتح خانه‌ها آماده می‌شود، گزارش توسعه انسانی سازمان ملل بر دیگر گونی‌های اساسی در شاخص‌ها و سنجه‌های توسعه، ناقوس می‌زند. اکنون که در فاز نوین آزادی‌های اجتماعی - سیاسی پس از دهه ۱۹۸۰، نرخ آگاهی توده‌ای به طور جدی ارتقا یافته و دانش و آموزش، طالبان بس افزون تری دارد و نیز "حقوق" چندوجهی انسان، هم در عینیت اجتماعی و هم در ذهنیت و ادبیات اقتصاد سیاسی، وزانتی نو یافته است، توسعه از درون به سمت تازه‌ای میل می‌کند؛ مستقل از آنکه غذا، سرپناه، بهداشت و آموزش، به عنوان کالاهایی "حیاتی" و "تخفیف‌ناپذیر" در سبب مصرف کیفی انسان قرار گرفته‌اند، "حقوق اساسی" شامل حق تصمیم‌گیری، حق انتخاب شغل و حق جنسیتی، اکنون از نوع انسان، غیر قابل تجزیه است. از این روست که انسان صاحب حقوق در این سرفصل، "کامل" تر و "شامل" تر از گذشته در وسط میدان توسعه قرار گرفته است. حال، دانش، کارایی و بهره‌وری انسان در ابعاد تازه خود، از اهمیتی کیفی‌تر از پیش برخوردار است و این انسان به عنوان شاخص و سنجه توسعه یافتگی، مطرح است.

• آیا مقوله محیط زیست هم در این دوران نقشی پیدا می‌کند؟

○ بله، زیست محیط نیز در همین دوره در ردیف الزامات و پابندی‌های توسعه قرار می‌گیرد. در واقع از دهه ۱۹۹۰ انسان، موضوع توسعه قرار گرفته و حفاظت از طبیعت هم، تبصره‌ای

**موج سوم توسعه: فاز نوین آزادی‌های اجتماعی - سیاسی پس از دهه ۱۹۸۰، نرخ آگاهی توده‌ای به طور جدی ارتقا یافته و دانش و آموزش، طالبان بس افزون تری دارد و نیز «حقوق» چندوجهی انسان، هم در عینیت اجتماعی و هم در ذهنیت و ادبیات اقتصاد سیاسی، وزانتی نو یافته است، توسعه از درون به سمت تازه‌ای میل می‌کند و انسان صاحب حقوق در این سرفصل، «کامل» تر و «شامل» تر از گذشته در وسط میدان توسعه قرار گرفته است**

است بر توسعه. به این ترتیب در این برش شعار توسعه برای **انسان و انسان موضوع توسعه**، به سر مشق دورانی مبدل می‌شود. **موج چهارم** - از سال ۲۰۰۰ به این سو، اهمیت انسان در توسعه، وزین تراز قبل شد و مهمتر از آن، مدار انسان‌های موضوع توسعه نیز، در برگیرنده تر؟ در هزاره نو، توانمند کردن و تجهیز ساختن طیف‌های گسترده‌ای از جمعیت کشورها که ساکن حاشیه کلان شهرها بوده و از متن اقتصاد به دور در حوزه **بیموردی** اقتصاد ملی جای می‌گرفتند، به فهرست وظایف ملی توسعه اضافه شد. رخداد بس مهمی که دایره دربرگیرندگی توسعه را احدا کثری می‌کرد. این خود، یک سرفصل تاریخی نیز قلمداد می‌شود، از این منظر که زمینه‌ای فراهم آورد که **همگان** احساس کنند در چرخه توسعه سهیم‌اند و شریک. دیگر نکته آن که، مجموعه انسان‌های ساکن حاشیه که تا پیش از آن از جانب برخی اقتصاددانان کلاسیک و نظریه پردازان طبقاتی، بیرون از مدار محسوب می‌شدند، در این شیب به مدار پیوستند. بدین ترتیب در موج چهارم، توسعه بیش از پیش انسانی شد و گزاره "دانش، مهارت و فرصت برای **همگان**" و "توانمند شدن **آحاد**"، مورد پذیرش در دوران قرار گرفت. اکنون در پی مسروری عام بر تحولات امواج چهارگانه می‌توان به تعریف امروزی از توسعه دست یافت:

"بسط آگاهانه و برنامه‌دار فرصت‌ها و حق انتخاب‌ها، در حوزه اقتصاد، اجتماع و فرهنگ ملی با تأکید بر مشارکت دادن حداکثری مردممان به عنوان عاملان توسعه در این روند و وسعت یافتن میدان‌ها و عرصه‌های عمل توسعه‌ای."

بدین ترتیب مفهوم توسعه در چرخه تحول شش - هفت دهه‌ای خود، سیرهایی از سرگذراند تا به پیچیدگی و دربرگیرندگی کنونی رسید. سیرهایی که در یک شیب **آیو فنی**، توسعه را به **دشست** و عرصه‌ای بسیار فراگیرتر از قبل رهنمون کردند:

- سیر از تلقی سخت‌افزاری از توسعه به تلقی نرم‌افزاری
- سیر از بازل عظیم تا بکه‌های بزرگ در اقتصاد ملی به طراحی متکی به نهادها و مؤسسات متوسط و کوچک
- سیر از جامعه هدف **نخبگان** و شبه **نخبگان** به **همگان**
- سیر از آموزش‌های کلاسیک به آموزش‌های دینامیک

این سیرها در خروجی مشترک خود، توسعه را عمومی‌تر، مشارکتی‌تر، محسوس‌تر، قابل فهم‌تر و دوست‌داشتنی‌تر کرده‌اند چرا که **همگان** در آن، **جایگاهی** و **آینده‌ای** برای خود متصوراند. در همین حال **همگانی** شدن آموزش، مهارت و فرصت، جامعه کل را نیز توانمندتر می‌کند.

بدین گونه، توسعه از یک مفهوم کلاسیک و اداوری به مقوله‌ای دینامیک و چندوجهی تبدیل شده است. همه رخدادهای این روند را می‌توان به یک واقعه تاریخی در جهان ورزش در ابتدای دهه ۱۹۷۰، شبیه دانست؛ رخدادی بس مهم و حامله از قاعده‌ها و قانون‌های چندقلو:

در ابتدای دهه ۱۹۷۰ میلادی یک مربی - مدرس بس فکور از شرق اروپا با بکارگیری طیفی از جوانان نوحاسته در آمستردام هلند، پدیده‌ای نو در فوتبال جهان آفرید و مهمتر از آن، فرازی نو در تاریخ تحول این ورزش جمعی را به ثبت رسانید. استفان کوکس آموزگار نامدار و مغزورز، هنگامی که هدایت تیم آژاکس آمستردام را عهده‌دار شد، فوتبال در بخش وسیعی از جهان، به روش‌ها، تاکتیک‌ها و آرایش‌های سنتی بسنده کرده و نمایشی تکراری و یکواخت از خود بروز می‌داد و به نوعی با پدیده خود تکراری

روبه رو بود. در یک قاعده عام و فراتر از فوتبال، در وضعیت خود تکراری و فاصله داری با بداعت و نوآوری، مجموعه افرادی که می توانند عامل تحول بوده و فرای نو را رقم زنند، به وظایف کلاسیک

اداری

و

بی روح

عادت کرده و داوطلبانه، به پایان یک "دوران" می رسند. کواکس که فردی "عادی" نبود و اهل "عادت دورانی" نیز نه، به توپ زن های تیم آزاکس آمستردام با میانگین سنی ۲۰ سال که کوتاه مدتی بعد، از میانشان کروئیف، نیسکنس، رپ، کی زرو کرول و... نام و نشان یافتند، چنین آموخت که انسان، بیرون از چارچوب های عادی و کلاسیک، صاحب ظرفیتی است برای ورود به دوران نو با روش ها و آرایش های نو.

کواکس با "آموزش"، آزاکسی ها را از وظایف کلیشه ای و کلاسیک به در آورد و در گوش هایشان پژواک داد که:

۱. حیطه عمل یک توپ زن تنها خطوط طولی و عرضی زمین نیست؛
۲. مستطیل سبز، محیط بس و وسیع دریاچه گونه ای است که در همه وسعتش اعم از میانه و کنار و گوشه، می توان سرکشید و توپ دوانید؛
۳. فوتبال می تواند به سان یک حرکت دارای استراتژی، جمعی و مشارکتی، سامان یابد؛
۴. با عنایت به قابل تصاحب بودن "همه زمین" و استراتژی تیمی مشارکتی، همه اعضای تیم در دفاع و حمله شرکت می جویند؛
۵. همه، "همپوشان" هم اند.

با آموزش های "غیر کلاسیک" و "پر روح" مرد مغزورز، شاگردان جوان آمستردامی، هم زمان به دو احساس رسیدند:

اول: میدان فوتبال از خطوط طولی و عرضی، به ۹۰ در ۱۱۰ متر "مساحت" تبدیل شده و وسعت پیدا کرده است.

دوم: خود آنها نیز از کلیشه پست های سنتی و وظایف "اداری" به در آمده و توسعه یافته اند.

به ادبیات فلسفی: دینامیسم در جوهر (خود) و دینامیسم در پیرامون (زمین)

این گونه بود که مدافعان آزاکس همچون هولشوف، بلانکنورگ و کرول، به سان هافبک ها، پاس گل می دادند و به سان مهاجمان، گل زنی می کردند و گلزنانی چون کروئیف و رپ در دفاع شرکت می جستند و مردان میانی همچون نیسکنس در عمل، هم مهاجم بودند، هم مدافع و هم بازی ساز. بیروزی فاحش ۴ بر ۱ بچه های نو خاسته کواکس در فینال جام باشگاه های اروپا در سال ۱۹۷۲ بر نامداران اینتر میلان ایتالیا، اعلام پایان دوران فوتبال سنتی، دفاعی و کلاسیک و آغاز دوران فوتبال جمعی، دینامیک و با توپ زن هایی توسعه یافته بود. دو سال بعد تیم ملی فوتبال هلند در جام جهانی مونیخ ۱۹۷۴ با بهره گیری از ۷ تن از شاگردان کواکس، "غوغا" کرد و با مردانی که "همه زمین" را از آن خود می کردند، "طوفان لاله ها" وزیدن گرفت؛ طوفان نمایانگر و مبشر دوران نو.

انسان "توسعه" یافته و میدان "واسع"، محصول نبوغ کواکس بود که در "عادت"، منزل نگزید و "اداری" نشد. سرمشق کواکس بر تابلو تاریخ، در این جمله متعین بود:

"توسعه یافتگی و وسعت درونی ذهنی و عملی انسان ممکن است."

"آموزش" و "روش"، پشتوانه های سرمشق تاریخی مدرس اندیشه ورزش بیرون از "کلاس" و "اداره" بود. با دو عنصر آموزش و روش، فوتبال کلاسیک به فوتبال دینامیک مبدل شد و انسان این عرصه، به حس "توسعه" دست پیدا

با توجه به امواج چهارگانه می توان به تعریف امروزی از توسعه دست یافت: «بسط آگاهانه و برنامه دار فرصت ها و حق انتخاب ها، در حوزه اقتصاد، اجتماع و فرهنگ ملی با تأکید بر مشارکت دادن حداکثری مردمان به عنوان عاملان توسعه در این روند و وسعت یافتن میدان ها و عرصه های عمل توسعه ای.»

کرد و خود را بس «توانمند» تر از گذشته یافت و «میدان» وسیعی نیز مقابل خود دید. «حس»، «توان» و «میدان»، ارمغان و سرگل مساعی تحول آفرین کواکس تلقی می شد. «حس»، «توان» و «میدان»ی که سه عنصر اصلی توسعه اقتصادی - اجتماعی نیز قلمداد می شوند.

به موازات روند تحول آفرینی کواکس، از همان آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی، توسعه بیش از پیش با «آموزش» قرین شد. اگر در حد فاصل سال های پس از جنگ دوم جهانی تا سرفصل دهه ۷۰، توسعه ملی کشورها با امکانات زیربنایی همچون سد، راه، شبکه ها، نیروگاه و... متر می شد، از این هنگام، عنایت به گستره امکانات آموزشی و کیفیت آموزش نیز باب شد و آموزش، به عنوان سنجه نوین، اهمیت یافت. دو دهه پس از آن در پی انتشار «گزارش توسعه انسانی کشورها» در ابتدای دهه ۱۹۹۰ توسط سازمان ملل، «توسعه یافتگی» خود انسان به عنوان ملاک اول سنجش میزان توسعه ملی، برجسته و نمایان شد.

این روند شتابان در یک دهه گذشته، به سرفصل تأکید ویژه بر «توانمندسازی» و «میدان آفرینی» رسیده است. دو عنصری که کواکس یک «چله» قبل به آن پی برده بود.

توسعه یافتگی خود انسان به عنوان موضوع اصلی توسعه و میدان آفرینی برای عمل انسان، که ایده ای این دورانی قلمداد می شود، با مضمون هستی و سنت «پروردگار»، همخوان است؛ اشاره «او» به موسی که تورا برای خود پروراند (واضعتک لفسی) و تأکید هم «او» که:

«ما به ابراهیم رشد عطا کردیم و از پیش [بر این روند آموزشی] آگاه بودیم» گواهی است بر سنت آموزش توسعه بخشانه «او». مسلم آن که موسی و ابراهیم پیش و پس از روند آموزش ها، بس متفاوت بودند. دست آورد روند آموزشی «او» برای آنها، «وسعت» نظر و اندیشه و ظرفیت و «رشد یافتگی» شان بود. مهم آن که به موازات این تحول درونی، «میدان» بیرونی «عمل آن دو نیز بس» «واسع» شده بود. توسعه فرد و وسعت میدان، دو نمایه برجسته «پروردگاری» او برای ابراهیم و موسی و «نوع» بشر است. آموزش و نیز میدان دهی پس از آموزش به قصد بسوز ظرفیت ها، روش «حکیم» هستی است که هم امروز بشر در مسیر آزمون - خطایی، بیم و امید و سایه - روشنی خود، به سطوحی از آن راه برده است. از آن جا که ره یافت کنونی مبتنی بر توسعه ذهن و ظرفیت و نیز توانمند شدن و میدان دار شدن، با سنت «او» هم راستاست، امید افزون تری به «پایدار» شدن توسعه در «زمین ما» موج می زند. خاصه آن که وسع تر شدن میدان عمل انسان توسعه یافته، زمینه مشارکت آحاد در توسعه ملی را بسیار جدی تر، عینی تر و

کیفی تر و نیز سازمان یافته تر از قبل، رقم می زند و شرایط پایداری توسعه را بیش از گذشته فراهم می آورد. هم اینک انسان ها، تعلق و یگانگی بیشتری با روند توسعه ملی سرزمین خود به دلیل "صاحب سهم"ی، احساس می کنند. این حس، کالایی گران ارزش در بازار سرمایه اجتماعی دوران ماست. با دقت مشاهداتی در قبال آنچه در "چله" اخیر در عرصه توسعه رخ داده است، درک می کنیم که انسان موضوع توسعه با "چار" پله از نردبام ارتقاء بالا رفته است:

از امکانات زیربنایی به آموزش  
از آموزش به توسعه انسانی  
از توسعه انسانی به توانمندسازی

• آیا توسعه برای یک طبقه و یک صنف است؟

○ از دیدگاه مابیه عنوان یک ایرانی معتقد به مبنای توحیدی هستی، فراهم شدن شرایط رشد همسان برای نوع انسان، اهمیتی ویژه دارد. توسعه اکنون در حال همگانی شدن است و دیگر صرفاً برای یک طبقه و یا صاحبان سرمایه و پیرامونیان آنان تعریف نمی شود و آحاد را در بر می گیرد.

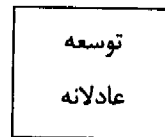
وجه آرمانی این روند برای ما آن است که شرایط آرام آرام به سمتی پیش رود که سوسیالیسم ممکن و تحقیقی شکل بگیرد. سوسیالیسم ممکن که ممتاز از ساز و کارهای کلیشه ای و مکانیکی و مقدس مآبانه پیشین است؛ ساز و کاری که در آن همه بتوانند سرخط لحظه آغاز قرار گیرند:

سرخط تحصیل  
سرخط آموزش های فراتر از تحصیل  
سرخط اشتغال  
سرخط ازدواج  
سرخط فرزندآوری

از این مجرا توسعه برای همه و نه برای یک طبقه و برای تمام ظرفیت ها، کارایی ها و داشته ها و نه برای صاحبان سرمایه، رقم خواهد خورد. این مدل "مشارکتی" توسعه نه اتوپیایی است و نه تخیلی و در همین میهن و دو دهه قبل از موج "کواکس"ی با درایت "مصدق"ی، سفره گستر شد.

با در نظر گرفتن این تعریف از توسعه و آرمان تحقیقی متصل به آن، ما خود را به "مربع"ی که فرش عدالت، آن را مفرش کند، متعلق می بینیم:

ایده ساختار مشارکتی



سازمان پیش برنده

نهاد

• ایده به عنوان داشته اصلی که حاوی

نظریه کاربردی  
روش  
چشم انداز  
و  
برنامه متناسب

است.

• نهاد

مشمول بر نهادهای

- عمومی توسعه (پایگاه های تصمیم سازی، تصمیم گیری، برنامه ریزی، اجرایی و نظارتی متناسب با مدل مشارکتی و نه سائترالیزم دولتی)
- مدنی (دارایی های سازمانی و محتوایی عرصه عمومی به عنوان ظرف تشکیلاتی مشارکت)
- خصوصی مولد (ظرفیت های سازمانی، طراحی و تولید آزاد با گرایش ملی - توسعه ای)

• ساختار مشارکتی

به عنوان سازه در برگیرنده مجموعه داشته ها و ظرفیت های ملی

• سازمان پیش برنده

در هیئت مجری پی گیر، راه باز کن و محصول آفرین توسعه مشارکتی. تجارب دوده اخیر جهان و بویژه جنوب، بیانگر آن است که تأکید محوری و تک عنصری بر

سرمایه مالی  
نسهاد  
ساختار  
تسوزیع

به تنهایی ضمانتی برای توسعه پایدار فراهم نمی آورد. اکنون با اتکاء به همه تجارب «انباشته» به نظر می رسد که با «همپوشانی» نیروهای اجتماعی «داشته دار» و «آورنده» و نیز با همپوشانی ابزارها اعم از نهاد و ساختار، «توسعه» عینی تر، ریشه دار تر و پرگستره خواهد بود.

تجمیع سازمان یافته بسط یافته و مرکب، نهادهای ترکیبی، ساختار مشارکتی و سازمان پیش برنده که حامل اندیشه، طراحی، سازمان کار، سازماندهی و پیش بردگی است، ضمانتی جدی تر برای بستر مشارکتی و نه دولتی و نه سرمایه سالارانه برای توسعه به دست می آید.

در پارادایم قبلی و نیز در تئوری های پیشین، عنصر اول توسعه را سرمایه تلقی می کردند، عنصری که از قداست ایندولوژی یک برخوردار بود و هنوز نیز در ابعادی هست. اما اینک خلق مزیت عنصر اصلی توسعه است چه در سطح فرد، با تجهیز به دانش و مهارت و چه در سطح ملی با بداعت و نوآوری و توان کیفی خلق برای ورود به بازارها. سیری که هند، چین و مالزی در ربع قرن اخیر پیش گرفته اند. در همین حال تئوری خلق مزیت که در آغاز دهه ۱۹۹۰ توسط مایکل پورتر وضع شد، شرایط نظری را نیز برای خیز، تجهیز، رقابت و سهم گرفتن در بازارهای بین المللی مساعد می سازد و در اندازه خود نیز می تواند به پشتوانه تئوریک توانمندسازی طیف هایی که تا حال،

تجمیع سازمان یافته ایده  
بسط یافته و مرکب، نهادهای  
ترکیبی، ساختار مشارکتی و  
سازمان پیش برنده که حامل  
اندیشه، طراحی، سازمان کار،  
سازماندهی و پیش بردگی  
است، ضمانتی جدی تر برای  
بستر مشارکتی و نه دولتی و نه  
سرمایه سالارانه برای توسعه به  
دست می آید

پشت خط توسعه قرار داشتند، تبدیل شود.

از منظر بین‌المللی تا دو دهه پیش بازارها در انحصار کامل کشورهای درجه اول صنعتی قرار داشت، اما خلق مزیت در تئوری و در عمل، راه ورود به بخشی از بازارها را برای کشورهای در مسیر خلق مزیت و رقابت، باز کرد؛ در ایران ما، مزیت نسبی اقتصاد کماکان نفت است، اما مزیت‌های جدید ملی در کشور ما رخ ظاهر کرده‌اند که می‌توان آن را پروراند و به عرصه رقابت وارد کرد، از آن جمله ذکاوت نرم افزاری نسل جدید است که قابلیت تبدیل به یک سرمایه ملی را واجد است.

از سویی در ایران نیز در دو دهه اخیر، موسسات تولیدی خرد و متوسط بوده‌اند که بدون پشتیبانی دولتی و بیرون از یک سازماندهی هدفدار ملی، توانسته‌اند به بازارهایی چون پوشاک، سرامیک و قطعات خودرو متصل شوند، لذا تئوری خلق مزیت در ایران ما نیز می‌تواند محل بازی داشته باشد و نیروهای اقتصاد ملی را به جریان عمومی تر اقتصاد جهان، راه دهد.

از منظر محلی و فردی نیز مجموعه نیروهایی که تا پیش از این، «لمین‌های بازمانده از توسعه و پیشرفت» قلمداد می‌شدند، اکنون با همگانی تر شدن روند توسعه، به عاملان توسعه تبدیل و میدان فعالیت یافته‌اند. بدین روی می‌توان تصور کرد که انسان این زمان، آرام و تدریجی در حال نزدیک شدن به مشی هستی است؛ مشی‌ای که «او» بنیان نهاده، مبتنی بر دو عنصر انسان و میدان است. رویارویی او با همان انسان اول، سراپا آموزشی بود:

ابتدا آموزش اسماء به مفهوم کلید واژه‌های ورود به هستی

سپس القای کلمه به مفهوم انتقال کیفی و باردار مفاهیم

«او» زمین را نیز به عنوان میدانی **واسع** به انسان آموزش یافته، ارزانی داشت.

اکنون که انسان نیز بر اهمیت آموزش و میدان، بیش از گذشته تأکید می‌کند و عرصه‌ها، همگانی تر شده‌اند، توسعه با قوانین هستی، همخوان تر است. تحرک خرده‌ها و متوسط‌ها در جهان و بویژه در جنوب، جلوه‌ای از دوران نوست که در ایران نیز این سوی و آن سوی، نمایان است.

• دیدگاه پورتر در مورد **دینامیسم خرده‌ها و متوسط‌ها**، رامی‌توانید بیشتر توضیح دهید؟

○ این دینامیسم هم در اروپای غربی و مرکزی و هم در کشورهای جنوب وجود دارد. پورتر برای اثبات تئوری خلق مزیت، یک دهه در کشورهای اسکانندیناوی تحقیق کرد. محصول تحقیق، آن بود که سهم

**خلق مزیت عنصر اصلی توسعه است؛ در ایران ما، مزیت نسبی اقتصاد کماکان نفت است، اما مزیت‌های جدید ملی در کشور ما رخ ظاهر کرده‌اند که می‌توان آن را پروراند و به عرصه رقابت وارد کرد، از آن جمله ذکاوت نرم افزاری نسل جدید است که واجد قابلیت تبدیل به یک سرمایه ملی است**

و نقش مؤسسه‌های کوچک در سوند، در تولید ناخالص داخلی، بسیار بیشتر از سهم و نقش قطب‌هایی تولیدی و خدماتی چون اسکانیا و KLM است، این دینامیسم یک قاعده در اقتصاد پیشرفته و شبه سوسیالیستی سوند است. در کشورهای چون مصر، بولیوی، بنگلادش، اندونزی و مالزی خرده‌ها و کوچک‌ها بویژه زنان به حجره توسعه پیوسته‌اند. در حال حاضر ۹۰ درصد زنان کم‌سواد و بی‌سواد بنگلادشی که پس‌انداز هفتگی زیر یک دلار داشتند، بانک درست کرده‌اند. گرامین بانک بزرگترین بانک مشارکتی جهان است یا بانکو سول بولیوی بزرگترین بانک امریکای مرکزی و جنوبی است. در ایران نیز در حدفاصل ابتدای دهه ۷۰ تا ابتدای دهه ۸۰ دینامیزمی بین خرده‌ها و کوچک‌ها ایجاد شده است، مثلاً قطعه‌سازان خودرواز سال ۷۳ تا ۷۹ تیراژ تولید خود را ۱۵ برابر کردند و کیفیت تولیدشان هم تا حدی ارتقاء یافت، حتی برخی از آنها با پژوهی فرانسه مرتبط شدند و تعدادی از طراحان پوشاک در ایران از مزون‌های بزرگ سفارش گرفتند. ولی این همانند مالزی، بنگلادش، مصر و بولیوی تحت حمایت دولت اسپانسر و کانون‌های توسعه‌ای قرار نگرفتند و در دهه ۸۰ زیر فشار شدت‌زیرارابه سنگین و کشنده اقتصاد دولتی از بین رفتند. آقای شریعتمداری وزیر سابق بازرگانی در سال ۸۲ در گفت‌وگویی می‌گوید «در این ۲۵ سال گذشته ما خرده‌بورژوازی ایران را کشتیم». باید پرسید در چند سال گذشته بویژه سال‌های اخیر واقعاً چند صد ناشر کوچک‌له شدند؟ و یا چند هزار تولیدکننده خرد و متوسط در سیلاب ورود کالا و کمپینگ چینی‌ها از میان رفتند؟ دینامیسم کوچک‌ها و متوسط‌ها روح زمانه است. به گفته مهندس سبحانی هر زمانه‌ای روح خودش را دارد. در همین حضور خیابانی یک‌ساله اخیر دیدیم که کوچک‌ها بسیار پراثرتر از احزاب کلاسیک عمل کردند، این یعنی دینامیسم خرده‌ها و متوسط‌ها. این دینامیسم در اقتصاد، اجتماع و زیربخش‌های اجتماع مهم است و اگر یک پژوهش اثباتی در مورد نقش خرده‌ها و متوسط‌ها در جهان امروز صورت گیرد، خروجی آن ایمان بیشتر ما به خرده‌ها و متوسط‌هاست.

به نظر شما در این مرحله، پروژه‌های کلان منتفی شده است؟

دینامیسم خرده‌ها و متوسط‌ها و میدان دادن به آنها به معنای عبور از پروژه‌های کلان و برتر از آن، مدارهای بزرگ اقتصاد نیست. میدان‌گیری خرده‌ها و متوسط‌ها از این منظر مهم است که بدنه اجتماع با توسعه، همراه شود. در همین حال، نهاد دولت به عنوان سازمانده و کارفرمای بزرگ اقتصاد، وظیفه ترکیب نیروها در مدارهای بزرگ، متوسط و کوچک تولیدی و خدماتی را عهده‌دار است. برای نمونه در صنعت خودروسازی ایران این امکان وجود داشت که از توان تولیدی کارخانه‌ای بزرگ، توان کارگاهی متوسط و توان زیرپله‌ای و خیابانی به طور ترکیبی و همزمان استفاده کرد.

تأکید بر دینامیسم خرده‌ها و متوسط‌ها به معنای کوچک‌سازی و خرده‌خرده کردن اقتصاد نیست. حتی در برخی از حوزه‌های بخش کشاورزی می‌باید به پروژه‌های بزرگ روی کرد. در سال‌های آخر زمامداری کلینتون در ایالات متحده، همزمان با تأکید استراتژیک بر تکنولوژی بزرگ (High-tech) برای موسسات کوچک و متوسط تولیدی و حتی انبوهی از موسسات خیریه خدمت رسان اجتماعی، میدان فعالیت بازتر از گذشته شد و حتی خانم هیلاری کلینتون، خود در باز کردن مجاری برای این طیف از موسسات فعال بود. لذا از این طریق، عرصه فعالیت خرده‌ها و متوسط‌ها در اقتصاد کلان، بسیط شد.

- ممکن است نظر خود را درباره موانع تاریخی توسعه در ایران توضیح دهید؟
- برای پاسخ به این پرسش می‌باید فهرستی طبقه‌بندی شده از موانع ارائه داد؛ فهرستی که از صدر تا ذیل آن از منطقی برخوردار باشد:

اکنون که انسان نیز بر اهمیت آموزش و میدان، بیش از گذشته تأکید می‌کند و عرصه‌ها، همگانی‌تر شده‌اند، توسعه با قوانین هستی، همخوان تر است. تحرک خرده‌ها و متوسط‌ها در جهان و بویژه در جنوب، جلوه‌ای از دوران نوست که در ایران نیز این سو و آن سو، نمایان است

قوام نیافتن تئوری راهنما در صدر فهرست موانع تاریخی توسعه در ایران جای می‌گیرد. در ایران ما، تئوری حامی و راهنمای توسعه ملی، پخت و پز نشده و قوام نیافته است. در همه اسناد و مدارک رسمی توسعه در ایران که شامل ۵ سند مصوب برنامه (برنامه‌های اول تا پنجم عمرانی) و یک سند غیر مصوب (برنامه ششم عمرانی) در سال‌های قبل از ۵۷ و یک سند غیر مصوب (برنامه اول ۶۲-۱۳۶۶) و ۴ سند مصوب برنامه توسعه در سال‌های پس از آن است، جای مبانی نظری و بحث‌های آغازین با مایه‌های استدلال تئوریک، خالی است. حتی انقلاب ۵۷ و آزاد شدن همه نیروهای فکری در این سرفصل ویژه تاریخی، به یک خروجی مشخص تئوریک برای توسعه ملی چه در سطح حاکمیت و چه در سطح نیروهای فکری-سیاسی بیرون از حاکمیت، منجر نشد. حال آنکه پس از انقلاب اکتبر، شوروی تئوری «ساختارمبانی» را برای طراحی و سامان مبنای در خور، به قصد عبور از اقتصاد نیمه صنعتی-نیمه فئودالی بازمانده از تزارها، در دستور کار داشت. چینی‌ها در پایان دهه ۱۹۴۰ و آغاز دهه ۱۹۵۰ تئوری «عنصر خود کفا» را برای سامان یک اقتصاد درون جوش با اولویت بخش کشاورزی، ساخته و پرداخته می‌کردند. هندی‌ها نیز پس از استقلال، دو تئوری «اقتصاد ملی» و «رشد شتابان» را پیوند می‌دادند.

برخی از نخبگان جامعه روشنفکری ما معتقدند توسعه از نقد وضع موجود و بویژه نقد حاکمیت آغاز می‌شود، حال آنکه به هیچ تئوری اثباتی برای عبور از وضع و قرار گرفتن در شیب توسعه، روی خوش نشان نمی‌دهند. پیش از سرنگونی سلطنت نیز دیدگاه‌ها در حوزه اقتصاد سیاسی، به نقد میل داشتند. در چنین شرایطی حاکمیت پس از انقلاب، «تئوری» نداشت تا از دل آن برنامه‌ای فراروی اقتصاد ملی قرار گیرد. روشنفکران امروزی نیز میل به نقد دارند. صرف نقد وضع موجود، تکانی به اقتصاد سیاسی نمی‌دهد و جانی به مسیر توسعه نمی‌بخشد. نقد می‌تواند در دل یک برنامه ایجابی ملی، جا باز کند؛ لکن به اقتصاد نیمه صنعتی-نیمه فئودالی تزارها نقد اساسی داشت، اما چون ایجابی می‌اندیشید، برخی از نهاد‌های آن را باید تحقیقی، در خدمت توسعه دوران نو قرار داد. او چنین تصریح کرد که ما از بازارهای بین‌المللی شناخت کافی نداریم، زمین‌رو اتاق بازرگانی روسیه را منهدم نکرد و از دانش اطلاعاتی آن در طراحی بازرگانی خارجی شوروی بهره برد.

اما دومین و شاید بالاترین مانع تاریخی توسعه در ایران، تقدس قدرت و هزینه‌های ناشی از آن است؛ از همان امواج اول و دوم توسعه در ایران در دوران قاجار که نخست توسط زوج قائم مقام-عباس میرزا و سپس به وسیله امیر کبیر در ایران رقم خورد، تقدس قدرت و هزینه‌های ناشی از آن به عنوان یک مانع بس جدی توسعه، خود نشان داد و قد علم کرد. تقدس در دوران پهلوی ها قدری مدرن‌تر شد و بر دو پایه باستانی گری و خدایگانی، جان‌نشین ظل‌اللهمی و قدر قدرتی و قوی

شوکتی قجر شد. در جمهوری اسلامی نیز تقدس با غلظتی افزون‌تر، مفهوم ایدئولوژیک خاص خود را بروز داد. این تقدس تاریخی و چند برده در دو قرن اخیر، هزینه‌های چهار گانه خاص خود را بر پیکر اقتصاد فشا نهاده است:

- هزینه امنیتی
- هزینه تسلیحاتی
- هزینه تبلیغاتی
- هزینه رانتی

این چهار پایه همچون اریکه‌ای سترگ بر سر منابع مالی توسعه، سوار است و به نشت عظیم منابع انجامیده است. اگر از آمارگران، واژه مرکب انحراف معیار را فرض بگیریم، این چهار هزینه، انحراف معیار توسعه در ایران است. زمین رو تقدس قدرت، باری گران بر نحیف پیکر توسعه در ایران است. در تاریخ توسعه ایران در دوران ۲۷ ماه و ۱۵ روز زمامداری دکتر مصدق، دولتی دو وجهی، نقش محوری و پیش برندگی را عهده دار می‌شود، این دولت

زمینی است، بی هیچ هاله و ادعای قدسی

و کم هزینه: نه هزینه‌های تسلیحاتی، نه تبلیغاتی، نه امنیتی و نه رانتی

لذاست که

توسعه نفس می‌کشد

مشارکتی می‌شود

و پیش می‌رود

زمینی شدن و کم هزینه شدن قدرت، پادزهر تقدس قدرت و هزینه‌های ناشی از آن در ایران است. اکنون جبهه رانت، بس عظیم‌تر و لایه‌های آن بس ضخیم‌تر شده است. ماه قبل بانک مرکزی چنین گزارش داد که ۱۰۰۰ مؤسسه اعتباری در ایران فعالیت می‌کنند. اینان که اند و چه اند؟ عموماً بدون مجوز و در کادر درون حاکمیت‌اند. بیرون از این کادر که می‌تواند موسسه اعتباری راه‌اندازی کند؟ از سویی در کادر و گذاری‌ها و کارسپاری‌هایی چون مخابرات، صدا، عسلویه و حتی پروژه‌های عمرانی خرد شهری، رانت ماهیت نظامی پیدا کرده است.

سومین مانع را می‌توان در قامت ایدئولوژی حفظ وضع موجود، و رانداز کرد.

توسعه بر یک هشت وجهی استوار است:

نظر

منظر

انتخاب

برنامه

سازمان

مشارکت اجتماعی

پیشبرد

مهندسی مجدد

این هشت وجه، همه رو به آینده‌اند. عنصر قداس قدرت و هزینه‌های ناشی از آن، موجبی است تا ایدئولوژی مسلط در ایران، همواره ایدئولوژی حفظ وضع موجود باشد. این ایدئولوژی اجازه نمی‌دهد، منابع به برنامه آینده با سمت توسعه، سرریز شود.

ایدئولوژی حفظ وضع موجود اجازه نمی‌دهد هشت وجهی شکل گیرد و سرپا بیستند. در سرفصل ۱۳۷۶ این امکان بود تا با مشارکت اجتماعی، هشت وجهی توسعه آرام آرام شکل گیرد اما اجازه نیافت. کشاکش‌های سال‌های اخیر که اوج آن در خرداد ۸۸ نمایان شد، جدال تاریخی



ایدئولوژی حفظ وضع موجود با ایدئولوژی آینده طلب است.

حال اگر از صدر فهرست موانع تاریخی به میانه نظر کنیم، به سلطه هزینه های جاری و حقارت آبی بر می خوریم؛ برخاسته از همان ضرورت حفظ وضع موجود، تخصیص منابع در ایران، رو به آینده و استراتژیک نیست و تخصیص ها ماهیت امروری و گذرانی پیدا می کنند. و روزمرگی، خود یک استراتژی است. سلطه هزینه های جاری، آینده را تحقیر کرده است. ناصرالدین شاه در دهه آخر حیات، دست به کار جبران هزینه های سه سفر فرنگ بود، پهلوی دوم پس از سرنگونی مصدق شریف، مدت ها هزینه روزانه نگاهت پس از کودتا دریافت می کرد. حال نیز که نه برنامه ای و نه آینده ای در کار است، منابع جاری جاری است.

در میانه فهرست موانع که سیر کنیم، به رقم نخوردن رابطه کار آبی دولت - ملت می رسیم. در دوران زمامداری مصدق، روزنه ای به سوی برقراری رابطه ملت - دولت در روند توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باز شد. شاید علت اصلی کودتا همین بود. طراحان و سازمان دهندگان سرنگونی دولت ملی حس کردند که رابطه ای در حال شکل گیری است که دیگر مکانی برای موازنه مثبت در سیاست و اقتصاد خارجی باقی نمی گذارد. اهدای انگسوی زنان و باب سباب ملک های مردم به دولت، اعلام کامیون داران مبنی بر حمل مجانی کالا از مبادی ورودی شهرها در دوران محاصره اقتصادی و... از یکسو و اقدام مصدق به برپایی بیش از ۲۶ هزار شورای ده و دهستان در روستاهای کشور از سوی دیگر، نقطه چین رابطه را نمایش می داد. رابطه دولت - ملت که شکل گیرد، پلاتفرم مشترک از آن بیرون می آید. این پلاتفرم مشترک همان برنامه توافقی و دموکراتیک توسعه است که حقوق هم دولت و هم ملت در آن مرئی و لحاظ است. پلاتفرمی که شمائی آن از در مالزی میان مردم و دولت ما تاثیر شکل بست. زاویه شکاف دولت - ملت پس از سرنگونی مصدق شریف و مردم گرا، حالت منفرجه پیدا کرد. شکاف مورد بحث در ابتدای دولت خاتمی قدری کم شد، اما همان جریان مخالف توسعه مشارکتی در ایران، به گونه ای دیگر خود را نشان داد و نگذاشت رابطه ای حقوقی شکل گیرد.

• چه اقداماتی در زمان خاتمی در این راستا انجام شد؟

○ در این دوران، زمینه سازی های حداقلی صورت پذیرفت. زمینه هایی که در طرح "شمار ایران برای ایرانیان" - گرچه پشتوانه تشکیلاتی

نداشت - افزون شدن مؤسسات غیر دولتی اجتماعی، میدان یافتن

نسبی صنوف، فعال تر شدن زنان و اهمیت یافتن جوانان، نمایان بود.

نهاد دولت در ایران، نهادی اروپایی است. برای این نهاد اروپایی، رابطه برابر با ملت متصور نیست. فقدان رابطه کار آبی دولت - ملت در ایران موجب می شود ایران بر همان مزیت نسبی خود یعنی نفت پایدار بماند و مزیت های نیروهای اجتماعی به بدنه توسعه تزیق نشود. اکنون، ایران همان مزیت نسبی خود را نیز از دست می دهد، در حالی که اعضای او یک هم نفت خام صادر می کنند و هم فر آورده، تنها ایران است که نفت خام صادر می کند و فر آورده، وارد. به عبارتی از جایگاه دهه ۵۰ نیز در کادر مزیت نسبی پایین تر آمده است. این تنزل از جمله آثار فقدان رابطه کار آبی مورد اشاره است.

اکنون از میانه فهرست به سمت پایین میل کنیم: مانع بعدی مفعول ماندن عنصر مشارکت در ایران است. حاکمیت در ایران با تلفی نوین از مشارکت، بیگانه است. در سیر طراحی و تنظیم برنامه سوم در سال ۷۷ رخدادی خجسته رقم خورد. رخداد خجسته آن بود که در برش پس از انقلاب برای اول بار، برنامه توسعه صاحب یک پوست تحلیلی شد. در آن پوست تحلیلی، تلفی حاکمیت از مشارکت نقد شده بود، بدین مضمون که «در ۲۰ ساله حیات جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۷ - ۱۳۵۷)، تلفی نظام از مشارکت اجتماعی، حضور مردم در انتخابات و راهپیمایی هاست». سازمان برنامه می توانست با ادامه این نقدها، توان تحلیل خود از شرایط را بالا برده و برنامه ها را معطوف به نقدها، طراحی کند. اما نگذاشتند، سازمان برنامه به یک جایگاه واقعی دست یابد. نقد مورد اشاره، به درستی، کاستی در تلفی از مشارکت را نشان می داد. در طول یک سال گذشته نیز حاکمیت بر مشارکت ۸۵ درصدی در انتخابات ۱۸۸ اشاره دارد، اما با اعتراض خیل جمعیت به نتیجه انتخابات، چگونه مواجه می شود؟ مشارکت به مفهوم حضور موردی و نقطه ای است و دیگر هیچ، اما توسعه این تلفی را بر نمی تابد.

مانع دیگر بلند پروازی های تخیلی و کود کانه است. دهه ۵۰ که از فرصت های طلایی توسعه برای اقتصاد ایران بود به بلند پروازی های کود کانه گذشت. شاه در سال ۵۴ - دو سال پس از شوک مثبت نفتی و درآمدهای سرشار - در حالی که دست در جیب جلیقه اش کرده بود، با نخوت عنوان کرد که تا ۵ سال دیگر سوئیس را در دموکراسی و سوندر را در اقتصاد پشت سرمی گذاریم. او که اکنون خدام را بنده نبوده، در ابرهای

**عنصر قداست قدرت و  
هزینه‌های ناشی از آن، موجبی  
است تا ایدئولوژی مسلط  
در ایران، همواره ایدئولوژی  
حفظ وضع موجود باشد. این  
ایدئولوژی اجازه نمی‌دهد،  
منابع به برنامه آینده با سمت  
توسعه، سرریز شود**

اما آخر فهرست: **تجارب ناناهاشته**. از آغاز نقطه چین توسعه‌ای عباس میرزا قائم مقام در ایران، دو قرن کامل می‌گذرد و به عبارتی ایران از یک پیشینه ۲۰۰ ساله برخوردار است. اما این پیشینه، داشته تجربی مناسب و در خوری، در کنار ندارد. وزیر وقت برنامه در سال ۶۷ می‌گفت «برنامه ششم عمرانی شاه را از کتابخانه گرفته‌ام، برگه دان آن سفید است». یعنی آن که در حداقل ۶۷-۵۷ نیازی به رجوع به برنامه ششم که محصول تجربی بحران‌های اقتصادی-اجتماعی دهه ۵۰ رژیم شاه است، احساس نشده بود. ایران صاحب ۷۰ سال پیشینه برنامه‌ریزی مکتوب، ۱۰ بزنگاه توسعه و ۲۰۰ سال پیشینه است اما بدون جمع‌بندی و انباشت. انباشت نه به قد یک سیلوه به حد یک صندوقچه.

لذا **ناجمع‌بندی و ناناهاشت**، خود یک مانع ویژه است. بدین روی همیشه در فاز صفر تجربی سیر می‌کنیم.

• **چنانچه امکان دارد در ادامه بحث به موانع کنونی توسعه در ایران اشاره کنید.**

در فهرست موانع تاریخی توسعه در ایران، از نهاد قدرت آغاز کردیم و به عرصه اجتماع راه بردیم، در بررسی موانع اکنونی، با حرکتی معکوس، از جامعه به سوی قدرت سیر کنیم. با این فرض که توسعه محصول مشترک و ترکیبی دولت و ملت است:

اگر بپذیریم که برنامه و طراحی توسعه در فاز «چه باید کرد؟» و در منظری «رو به جلو»، نقش می‌بندد و سمت تحقق طسی می‌کند، در صدر این فهرست باید عنوان کرد که جامعه ایران در دوران دغدغه‌گدازان به سر می‌برد و در فاز تشویش. در سال‌های اخیر بویژه ۵ ساله ۱۳۸۹-۱۳۸۴ که خود معادل یک دوران متوسط برای طراحی‌های توسعه‌ای است، وقت کلان جامعه ایران مصروف آن شده است که «چه می‌شود؟» تشویش در تینده با چه می‌شود، طبقه متوسط و مادون متوسط و فرودستان رافرا گرفته و بانوعی «احتقان» مواجه ساخته است و فهرستی از پرسش‌ها و دغدغه‌های اساسی همچون آینده شغلی، سرنوشت فرزندان، معیشت حداقلی و محو تدریجی حلقه عاطفی خانواده را در سطح خرد و سرنوشت ملی، بحران هسته‌ای، امواج بی‌مهاتور می‌... و رادر سطح کلان پیش‌روی همگان نهاده است.

به این اعتبار، متن جامعه ایران با فاز «چه باید کرد؟» بیگانه و در فاز «چه می‌شود؟» سیر می‌کند، چه در اندازه یک خانواده کوچک، چه یک نیروی تولیدی و چه نیروهای فکری-سیاسی. در این وانفسا فقط نیروهای ضد تولیدی پول‌شو و رانت‌خوارهای حرفه‌ای، عروسی هفت شبانه روز برپا می‌کنند. همزمان با این فضا در ایران ما، مجموعه نیروهای جامعه ترکیه به سوی پیوستن به جامعه اروپا «خیز» برداشته‌اند؛ چینی‌ها در فاز «فتح بازارهای جهان» به سر می‌برند؛

تخلیل سیر می‌کرد. وی برغم غرب شیفتگی‌اش به مقوم‌های درونی توسعه غرب هیچ عنایت نداشت و بدون آن مقوم‌های خواست Tackoff کند. در جلد ششم از اسناد سفارت آمریکا، در گزارشی تحلیلی به قلم واشی ورن، دبیر دوم سفارت آمریکا که برای وزارت خارجه آمریکا ارسال شده است، چنین آمده است که «ما باید به او تفهیم کنیم که سقف پرواز او دویی است نه آلمان». این جمله در سال ۱۳۵۳ در شرایطی در تحلیل جای می‌گرفت که شاه در رؤیای تمدن بزرگ منابع ملی را هدم می‌کرد. پهلوی اول نیز در رؤیای ربودن گوی سبقت از آتاتورک در ترکیه بود. در دوده‌های اخیر نیز برای ایران ۱۴۰۰ رؤیایر دازی می‌شود. بسی مهم است که اولین بودجه تنظیمی در ایران به سال ۱۲۸۶ با کسری مواجه بود و اولین برنامه نیز به سال ۱۳۲۷، میان منابع و مصارف خود ۳۲ درصد فاصله نشان می‌داد. یک سده پس از اولین بودجه و دهه ۶۰ پس از اولین برنامه، هنوز هم بودجه کسری دارد و هم برنامه با کمبود منابع مواجه است. بر زمین واقع گام نزدن به ضد عادت توسعه‌ای تبدیل شده است.

دیگر آن که **نفت حلال مشکلات است**. گویی همگان در ایران بر سر حلال بودن نفت، توافق کرده‌اند. این منبع حلال تا تمام نشود جایگزین نمی‌یابد. جامعه و حاکمیت، هر دو از این منبع، توافش جاری برای عبور از امروز را طلب می‌کنند.

آرام به انتهای فهرست منابع تاریخی، راه می‌بریم: **خللاء عنصر پیگیر و پیش برنده**. در سده جاری، در تاریخ توسعه ایران، دو پیش برنده سراخ داریم؛ یکی ابوالحسن ابتهاج که اسناد و مدارک چنین نشان می‌دهند که از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۶ پیگیر آن بود که اقتصاد ایران صاحب برنامه مکتوب شود و هم او، دست به کار تصویب برنامه اول هفت ساله (۱۳۴۳-۱۳۴۱) شد و در برنامه‌های دوم و سوم نیز پیگیر و پیش برنده بود. فارغ از سمت و سواهای خاص فکری ابتهاج، وی را باید پیگیر ترین عنصر در تاریخ اقتصاد سیاسی به حساب آورد. و پیش برنده دیگر: دکتر مصدق در دوران دولت ملی. هاشمی نه در اندازه ابتهاج و نه در سطح دکتر مصدق، نقش پیگیری در پیشبرد برنامه تعدیل در ایران ایفا کرد. گرچه خصوصی سازی‌های دوران او، ملی نبود و جریان‌های رانتی رار شد داد. در مجموع جای یک عنصر پیگیر و پیش برنده در میدان توسعه ایران خالی است.

• **در پی صحبت‌های شما باید گفت، پیش از انقلاب، اسلام حذف شده بود و پس از انقلاب هم به ایرانیت و مدرنیسم توجه نمی‌شد. آقای هاشمی هر سه ضلع مثلث ایران، اسلام و مدرنیسم را کنار هم گذاشت.**

○ **در زیانانه فهرست، به توجیه نبودن جامعه و صورت نگرفتن کار توضیحی بر می‌خوریم. حاکمیت در ایران ضرورتی برای توجیه کردن جامعه و همراه کردن آن برای مسیر توسعه نمی‌دیده است. اکنون جامعه چین و بویژه فعالان اقتصادی‌اش بر ضرورت پیگیری استراتژی فتح بازارها، مجاب‌اند. اجتماع ترکیه می‌داند در پی الحاق به جامعه اقتصادی اروپا، تحولاتی جدی در اقتصاد کلان و خردش رخ خواهد داد. کادرهای استالین بر ضرورت پی‌ریزی مبانی صنعتی در اتحاد شوروی به وحدت رسیده بودند و... اما در ایران پس از کودتای ۳۲ که خبر داشت که در چارچوب برنامه سوم عمرانی، ایران می‌باید در نظام بین‌المللی ادغام شود؟ جامعه از چارچوب استراتژی جایگزینی واردات در دهه ۶۰ چه خبر داشت؟ و یا از سمت سیاست‌های تعدیل هاشمی؟ حال هم که برنامه‌ای در میان نیست. در همین وضعیت، که می‌داند فلسفه سیل واردات چیست؟**

• **به نظر می‌رسد هم اکنون با این سیر واردات، ایران تابع الگوی نفت در برابر غذا و دارو شده است.**

○ **تمثیل درستی است. نفت می‌دهیم و کالای حیاتی تحویل می‌گیریم.**



هدی هاعزم بالا آمدن در رده بندی بین المللی توسعه دارند تا در میان قدرت اول جهان جای گیرند، و مالزی بر آن است تا الگوی توسعه خود را به عنوان یک الگوی مرجح و قابل تکثیر، معرفی کند. اما فاز تشریح، از کشف تا سرپنجه جامعه را بسته و کرخ کرده است.

اما این مشکل کلیدی، یک همزاد دارد: احساس جهان چهارمی شدن. در تا کسی، اتوبوس، دانشگاه، ورزشگاه، مجامع سیاسی و فرهنگی این انگاره پخش است که ایران اندک اندک از مدار سوم، خارج و به مدار جهان چهارمی ها وارد می شود. این احساس، خاصه در مقایسه های دم به دم با ترکیه و حتی خرده کشورهای برون آمده از شوروی سابق، خود نشان می دهد. این احساس عمومی از موانع درونی اجتماعی توسعه قلمداد می شود.

چهارمین، استراتژی مهاجرت همه صاحبان ظرفیت است. در دهه ۶۰ شاهد مهاجرت ها به ژاپن و کره بودیم؛ مهاجرت های موقت و به قصد کسب درآمد و سکویی برای پرش به زندگی مرفه تر. اما اکنون مهاجرت به قصد کوچ است؛ کوچ ظرفیت های کیفی و متوسط به بالا. آنانی که هنوز باقی مانده اند، توانسته اند جامه دان کوچ ببندند. اگر تا یک دهه پیش تیزهوشان دبیرستانی و دانشگاهی، تک شکارهای دانشگاه های بزرگ جهان می شدند، هم اینک شاگرد اول های دانشگاه شریف را با خانواده فرامی خوانند. اکنون سوم راهنمایی هانیز چشم انداز «خارج» دارند. اینترنت نیز راهرو «شر» و پرشتابی به سمت خارج «موعد» باز کرده است. ظرفیت های جامه دان به دست و پذیرش در جیب، نیروهای «فزار» توسعه ایرانند. در دانشگاه های ایران همه شرایط، «خلد فراهم است تا دانشجو، به خارج موعود، رانده شود.

تفاوتی که مهاجرت های حال حاضر با فرصت های مطالعاتی دهه ۴۰ و ۵۰ دارد این است که در ذهن مهاجران آن زمان این انگاره بود که از نظر علمی مجهز می شویم و باز می گردیم. پیش از انقلاب، عموم نیروهایی که به خارج از کشور رفتند اعم از سیاسی و غیر سیاسی - پس از ۵۷ با انگیزه خدمت و توسعه ملی به ایران بازگشتند، ولی اکنون کمتر می بینیم که مهاجرت ها به بازگشت فرد مجهز شده، منجر شود. اکنون استرالیا، کانادا و امریکادار ارتباطات و نیروهای متخصص و معجز ایران مانند سیاه چاله عمل می کنند و نیروهای کیفی ما را می بلعند. کمتر شاهدی وجود دارد که کسی رفته و بازگشته باشد. اگر اندک اندک از سطح نیروهای اجتماعی به سوی نیروهای روشنفکری میل کنیم تصور این است که مانع بعدی، پوسفت روشنفکری ایران است. اکنون، غیبت تئوی وجود دارد. اگر منورالفکران (روشنفکران) را تورا فکن های هر دوران تلقی کنیم که شرایط جدیدی برای جامعه خود رقم می زنند و دریچه های جدیدی رو به افق می گشایند، اکنون غیبت این تئور (از نوع تئوری که در مشروطه و نهضت ملی ایران صورت گرفت) محسوس است. چنانچه منورالفکر رادر ترجمان امر و زی، به مجموعه نیروهایی تعبیر کنیم که با تحلیل و نقد وضع موجود به رهیافت هایی می رسند و خروجی مشخصی برای بهزیستی اجتماعی ارائه می دهند، این نیرو در ایران غایب است. روشنفکران در دوران مشروطه و نهضت ملی و تا حدودی در دهه ۵۰ نیرویی بودند که ضمن نفی، ایجاب هایی داشتند. ایجاب روشنفکران دوران مشروطه منجر به چیدمان جدیدی از نهادها در جامعه ایران شد و در نهضت ملی با پرچمداری شخص دکتر مصدق و اطرافیان ایشان، همان ایجاب به یک چیدمان مشارکتی ملی در توسعه اقتصادی - اجتماعی ایران انجامید، ولی اکنون به نظر می رسد خروجی مشخصی برای بهزیستی اجتماعی وجود ندارد؛ روشنفکری به نوعی به مرثیه خوانی و یأس از وضع موجود رسیده است و از این مرثیه

و موضع یأس، رگه ایجابی بیرون نمی زند. از سویی، روشنفکران جامعه ایران آن چنان با دانش عصر، هم مرز نیستند و تحولات توسعه و تحرک اجتماعی درون آن را بررسی نمی کنند. اکنون سرفصل جدیدی در اقتصاد اجتماعی جهان باز شده: بحث پراکنندگی جغرافیایی تولید است. پیش از این اگر از ۶۰ هزار قطعه فیات، ۵۵ هزار قطعه در ایتالیا تولید می شد و ۵ هزار قطعه در لیبی و دیگر کشورهای پیرامونی، اکنون تولید ۶۰ هزار قطعه در میان ۲۵ کشور توزیع شده است.

نقیصه بعدی دانشگاه پشتیبان است. در بررسی تجربه توسعه کشورهای مختلف، این گونه احساس می شود که نهادهای تصمیم ساز، یک رابطه ارگانیک با دانشگاه نظریه پرداز دارند، ولی در ایران این پیوند وجود ندارد. سیری که دانشکده اقتصاد علامه طباطبایی در دهه ۷۰ طی کرد، این نوید را می داد که در ایران، این امکان وجود دارد که یک کانون دانشگاهی بتواند نقش دانشگاه پشتیبان را برای توسعه ایفا کند. دانشکده اقتصاد علامه از ابتدای دهه ۷۰ صاحب سه کانون شد؛ نخست در سطح اساتید با مساعی دکتر ستاری فر، کانونی برای بحث های توسعه تشکیل شد که در آن اساتید مختلفی، بحث های توسعه راه طور هفتگی پیش می بردند. در کنار آن، دو کانون دیگر نیز راه اندازی، شد؛ یکی دفتر مطالعات دانشجویی که صاحب تجربه ای بسیار جدی در دهه ۷۰ شد و با بضاعت دانشجویی توانست چند همایش بسیار جدی برگزار کند همچون همایش انسان و توسعه (۱۳۷۲)، همایش سید جمال (۱۳۷۵) - (۱۳۷۴) - که نگذاشتند برگزار شود - همایش نقد اقتصاد ایران (۱۳۸۴) و ... که برنامه های توسعه، نمایشگاه پنجاه سال توسعه ایران (۱۳۸۴) و ... که نشان دهنده ظرفیت های دانشجویی بود. از سویی دفتر مطالعات اقتصاد ایران هم فعال شد که مدیریت آن به عهده اساتید دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه بود. آقای ستاری فر زمینه تشکیل گروه توسعه رادر دانشگاه علامه نیز فراهم کرد که چهره هایی چون دکتر مؤمنی، دکتر ختایی، دکتر صادقی تهرانی و دکتر طایی در آن حضور داشتند.

دانشگاه علامه در دهه ۷۰، نوید به وجود آمدن پشتیبان نظری برای روند توسعه بود که باوقایعی که در دو سال اخیر رخ داد و برخوردی که با آقایان ستاری فر، میدری، زوز، عرب مازار و ... شد، به نقطه صفر رسید. در ترم اخیر هم دانشجوی جدید برای گروه توسعه در علامه جذب نکردند که نشانگر انحلال عملی گروه است. دانشکده علوم اجتماعی علامه نیز با محوریت اساتید شاخصی چون دکتر پیران، به عنوان پژوهشگر ارشد توسعه در ایران، که پژوهش های گسترده میدانی با دانشجویان خود سامان داده است، در مداری دیگر امیدبخش بود. اما در دو سال اخیر همه مسیرها مسدود شد و ظرفیت دانشگاه پشتیبان نیز مورد توجه قرار نگرفت.

قدری که جلوتر آیم به فقدان پایگاه اطلاعات اقتصادی ملی بر می خوریم. مجموعه داده های قابل وثوق در اقتصاد ملی تا سرفصل سال ۱۳۸۴ موجود است و داده های متناقض ۵ ساله اخیر نمی تواند مبنایی برای شناسایی وضع موجود و تحلیل متناسب با آن، قرار گیرد. برخی آمار سازی، مرسوم ۵ ساله اخیر، حداقل اعتماد به داده ها را از بین برده است.

اما در میانه موانع کنونی توسعه، جای خالی طیف کارشناسی کاربرد است؛ دو دهه قبل که به سازمان برنامه وارد می شدی، با یک گروه کارشناس ارشد مواجه بودی: آقایان شبیری نژاد، مردوخ، عظیمی، صدیقی، رحیم دانش، مهاجرانی، قائم الصباحی، بایوردی و ... در بانک مرکزی نیز دکتر زرین قلم، دکتر مهدوی و خانم خلعتبری، جا و مکانی داشتند و در دیگر دستگاه ها نیز همچنین. باریزش های اخیر کارشناسی و سیر سازمان یافته باز نشسته کردن ها، صندلی ها خالی است. نه انتقال تجربه ای و نه آموزشی. در سال ۸۷ به کارشناسان

سازمان برنامه چنین گفته شد که «در همان دستگاه‌هایی که برنامه و بودجه آنها را کارشناسی می‌کنید، کاری برای خود دست و پا کنید». بر خورد انهدامی با سازمان برنامه و بودجه و برخورد تخفیفی و تنزلی با بانک مرکزی و مرکز آمار اساساً موجب شد سازمان حساب‌های ملی ایران، پاشیده شود. حساب‌هایی که از سال ۱۳۳۸ تا ۵ ساله اخیر به طور مسلسل حوّلوا تاخیر زمانی - منتشر و اطلاعاتی با سری‌های زمانی را در اختیار اقتصاد ملی و پژوهشگران و کارشناسان قرار می‌داد. بدیهی است در این بازار ناشفاف، منابع مالی مفقود شود. از اصل بنا بود که دستگاه دولت در خصوص منابع و مصارف اقتصاد ملی، پاسخگو نباشد. روند‌های انهدامی، این مهم را تحقق بخشید. در شرایطی که دستگاه‌های تخصصی و نظارتی رسمی چون سازمان برنامه و بودجه محو و بانک مرکزی به عنوان یک نهاد مستقل صاحب شخصیت، فرودست می‌شود، ناپاسخگویی سازمان یافته ترمی شود.

در پایانه فهرست موانع اکنونی توسعه در ایران به **اوادهای فراقانونی** و **ظهور و بروز بورژوازی نظامی** در ایران می‌رسیم. در سه دهه اخیر ما شاهد زاد و ولد سه جریان سرمایه‌داری درون حاکمیتی در ایران بوده‌ایم: زاد و ولد طبقاتی انتهایی دهه ۶۰ پس از پایان جنگ در هیئت میدانی‌های صاحب کارخانه شده، زاد و ولد طبقاتی دهه ۷۰ دوران تعدیل که در املاک و مستغلات خود را نمایش می‌داد و بالاخره بورژوازی نظامی دهه اخیر که در همه حوزه‌های قطبی اقتصاد ایران چون نفت، مخابرات و مقاطعه کاری‌های بزرگ، از قدرت مانور بی‌حدی برخوردار است و برای صاحب سهم شدن بیشتر، جلوتر می‌آید. تا آن حد که پلی که در بزرگراه مدرس، دو تکه وزارت راه را به هم متصل می‌کند و هر صنعتگر کوچکی نیز می‌توانست آن را طراحی و نصب کند، توسط قرارگاه خاتم الانبیاء ساخته می‌شود. در شرایطی که در جهان، نظامی‌ها به طور کامل از اقتصاد منفک شده‌اند و در اندونزی، پاکستان و ترکیه به حوزه تعریف شده خود بازگشته‌اند، در ایران، روند معکوس است. روندی مقابل توسعه مشارکتی، بسامان و مولد.

اکنون چنین به نظر می‌رسد که برخی موانع تاریخی و اکنونی، به وحدت رسیده، یگانه شده و به یک ضد ساختار در برابر ساختار ضروری برای توسعه ملی مبدل شده‌اند:

۱. **فقدان مبنای نظری مشخص** که بتوان بر آن برنامه و مسیر توسعه، بو استوار کرد. نبود دانشگاه پشتیبان، ریزش فاحش کارشناسی و فقدان منظر استراتژیک، مبنای نظری را دست نیافتنی تر کرده است.

۲. **نبودن ایدئولوژی ملی فراگیر**. مهندس سبحانی در ابتدای دهه ۷۰ چند اصل را که محصول تجارب فکری - سیاسی شان بود طرح کردند و از جمله آن اصول تقدم منافع جمع بر فرد، اصالت تولید و نیروهای مولده و پیوند فعال با جهان بود. این اصول در صورت پردازش و فرآوری می‌توانست اصول یک ایدئولوژی ملی و فراگیر تلقی شود. اصولی که هم، نسل‌ها را پوشش دهد و هم طیف‌ها را؛ طیف‌های سستی، مدرن و میانه. اما خود ایشان آن گونه که باید به آن نپرداختند و اجتماعی‌اش نکردند. کشورهای موفق در مسیر توسعه، نظریه پردازان شاخص و یا پژوهشگران ارشد توسعه را همراه داشته و دارند؛ نهر و دهه ۵۰ هندی، نواز شریف دهه ۸۰ پاکستان، ماهاتیر دهه ۸۰ و ۹۰ مالزی و یونس محمد سال‌های آغازین هزاره در بنگلادش. جای نظریه پردازان ملی و پژوهشگران ارشد توسعه در ایران خالی است.

### یاس تاریخی مبدل به یاس فلسفی

ترویج این انگاره که «یک سده از مشروطه تا حال می‌دویم و باز سر جای اولیم»، از یک سو و مقایسه‌های مستهکک کننده با کشورهای هم سطح و هم رده و حتی پایین تر و نظاره امارات و ترکیه و مالزی و حتی افغانستان در حوزه مدنیت جدید و فعالیت NGOها، روشنفکران، طبقه متوسط فرهنگی و جمعیت دانشگاهی را به نوعی یاس تاریخی رسانده، یاسی که به یاس فلسفی بدل گشته است. این یاس و احساس غبن ناشی از آن، **موریانه درونی توسعه** است.

در عراق، هفت سال پس از اشغال به این رسیده‌اند که برای نیل به توسعه ملی باید کارشناسان خود را **ارج هند** و کارشناسان هم بیشتر از حزب بعث عراق بودند. اکنون تکنوکرات‌ها فعال شده‌اند.

بله، اما در ایران این احساس غبن ناشی از برخورد‌های یک دهه اخیر با کارشناس و کاربلد و صاحب نظر و... بود. اکنون در کشورهای جنوب، مجموعه طیف‌هایی که تاریخ قرن پیش "کمپن پرولتر" و "تفاله" خطاب می‌شدند، به نیروهای صاحب شخصیت روند توسعه مبدل شده‌اند. اما در ایران، دانشجویان ستاره‌دار محسوب می‌شوند، ستاری فریاد زشته، میدری پشت خط هیئت علمی و عرب مازار محبوب ترین مدرس علامه، زندانی می‌شود. نوع برخورد‌های اخیر با "علوم انسانی"، نیز، در واقع رویارویی با ۵۰ درصد بضاعت علمی دانشگاه‌ها و ۴۰ درصد بدنه دانشجویی ایران است. به نظر می‌رسد در این ۵ ساله بخصوص، تکانه‌ها به درخت سرمایه اجتماعی در ایران، برگ ریزانی بی سابقه راه انداخت.

سرمایه اجتماعی از چند عنصر تشکیل شده است؟

مهمترین عنصرش **تکریم** است، سپس جایگاه و سپس مشارکت. در این سال‌ها دانشگاه به حامیان جریان خاص فکری - سیاسی اختصاص یافت، کارشناسان شاخص ایران که "کادرهای ایران‌اند" و محصول جامعه ایران، در یک بازی دومینو حذف شدند و آنان که آمده‌اند نه سن، نه دانش و نه هویت جانشینی دارند؛ دومینوی خشنی که سرمایه اجتماعی را ترسانند.

### ۴. دولت بیرون از مدار توسعه و الزامات عصر نو

دولت مستقر نه با توسعه علمی خود دارد و نه با امکانات و الزامات جهان. در شرایطی که در کشورهای مشابه ما، امکانات ملی بانخ و سوزن به امکانات بین‌المللی دوخته می‌شود، در ایران مایچی هادر قطع پیوندها، فعالند. این که عنوان می‌شود "قطعه‌نامه‌های سازمان ملل برای ما مثل نان صبحانه است" و "یا ما آن را مثل دستمال به سطل می‌اندازیم"، نشان از دوری از مدار توسعه و بیرون رفت از مدار جهان دارد.

در پایان فهرست خوانی‌های تاریخی و اکنونی، بسر چند ضرورت می‌باید دست نهاد:

- ✓ ایدئولوژی فراگیر ملی، برتر از ایدئولوژی‌های احزاب و جریانات با توان همپوشانی نسلی و طبقی
- ✓ جمع‌بندی تاریخی از روند توسعه
- ✓ دولت ملی ایرانخواه
- ✓ عرصه عمومی زنده
- ✓ "زنده" گمی اجتماعی مشارکتی
- ✓ دانشگاه پشتیبان
- ✓ اتاق‌های نظری - پژوهشی

ایران ما، قطعه چین امیر و مصدق، مستحق زیستی کیفی، نو تار و پودی، آینده‌داری و با چتر حفاظت سرمایه اجتماعی است. یاس و مرثیه راه کار نیست، بر کردن فاصله استحقاق ملی با وضعیت فعلی، نقطه مقابل نوحه - مرثیه است.